



چالش‌های اخذ ضامن یا تأمین از محکوم‌له در حکم غیابی از منظر فقه و حقوق ایران

ملیحه غلامی^۱

مهدی فیروزآبادیان^۲

حسین رحمانی^۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۰/۱۴ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۳/۱۰

چکیده

یکی از مسائل مهمی که در حکم غیابی پس از قطعیت برای به اجرا گذاردن آن حائز اهمیت است، معرفی ضامن معتبر یا اخذ تأمین متناسب از محکوم‌له می‌باشد، که تبصره ۲ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی به این نکته اشاره دارد. مشهور فقها نیز برای به اجرا گذاردن حکم غیابی قائل به اخذ ضامن یا اخذ تأمین می‌باشند. دلیل آن این است که، با این کار محکوم‌علیه غایب پشتوانه‌ای برای تأمین زیان خود می‌یابد. تحقیق حاضر از نوع توصیفی تحلیلی بوده و روش گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و با استفاده از ابزار فیش‌برداری است. در این نوشتار پس از بررسی دیدگاه‌های متعدد دو مورد اشکال بررسی و مطرح گردیده است. اول؛ در فقه و حقوق، مدت زمان برای بقای اخذ تأمین تعیین نشده است. دوم؛ در رویه قضایی، دادگاه هنگام صدور اجرائیه تأمین اخذ می‌کند در حالی که ممکن است اجرائیه ابلاغ واقعی شود و نیاز به اخذ تأمین نباشد، بنابراین باید در هنگام اجرای حکم تأمین اخذ نمایند تا حقوق محکوم‌له ضایع نگردد. لذا برای جلوگیری از ضایع شدن برخی حقوق محکوم‌له راه‌کارهایی ارائه گردیده است.

واژگان کلیدی: اخذ ضامن، اخذ تأمین، محکوم‌له، محکوم‌علیه، حکم غیابی.

^۱ دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران. holami99@yahoo.com
^۲ استادیار گروه آموزشی حقوق، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران. (نویسنده مسئول): firozabadian@yahoo.com
^۳ مدرس مدعو گروه آموزشی حقوق، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران. hosein.rahmani62@gmail.com

تبیین مسأله

تأمین در لغت به معنی قرار دادن در امن و آسایش و در اصطلاح به معنی وثیقه و تضمین می‌باشد (جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۸۸، ۱۰۳). و همچنین به معنای؛ امنیت دادن و ایمن ساختن است. (مروج، حسین، ۱۳۷۹، ۱۰۹) و ماهیت تأمین توقیف مال است (جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۹۱، ۱۳۲/۲). ضامن به معنی کسی که عهده‌دار غرامت گردد. در فقه، کسی است که متعهد و ملتزم شده باشد که بدهی بدهکار را ادا نماید، در حالی که خودش نسبت به او چیزی مدیون نیست (مروج، حسین، همان، ۱۰۹). یا به عبارتی کسی که مال خود را نزد طلبکار مدیون وثیقه می‌گذارد که مورد قبول طلبکار است و نیازی به رضایت و قبول مدیون نیست (شهرکانی، ابراهیم اسماعیل، ۱۴۳۰ ه. ق، ۵۹). حکم غیابی؛ حکم صادر شده علیه طرف غایب یا به رأیی که حاکم شرع در غیاب مدعی علیه، علیه او صادر می‌کند حکم غیابی گویند و از آن در باب قضاء سخن گفته‌اند (هاشمی شاهرودی، محمود، ۱۳۸۲ ه. ق، ج ۳، ۳۵۷). به موجب م ۳۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی، حکم غیابی، حکمی است که خوانده یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی او در هیچ یک از جلسات دادگاه، حاضر نشده و به طور کتبی نیز دفاع ننموده باشد و اخطاریه نیز ابلاغ واقعی نشده باشد و فقط با توجه به دلایل و مستندات خواهان، صادر شده باشد.

پس از قطعیت حکم غیابی، در صورت تقاضای صدور اجرائیه توسط محکوم‌له، از وی تأمین یا ضامن اخذ می‌گردد و به این دلیل است که چنانچه محکوم‌علیه غایب پس از اطلاع از حکم وخواهی نمود و رای به نفع وی صادر گردید، در صورتی که اجرای حکم توسط محکوم‌له برای وی خسارتی به وجود آورده باشد، بتواند از طریق تأمین یا ضامن اخذ شده خسارت وی جبران گردد. لذا، اجرای حکم غیابی علاوه بر شرط قطعیت آن منوط به معرفی ضامن معتبر یا اخذ تأمین مناسب از محکوم‌له است که بابت جبران خسارت ناشی از اجرای حکم غیابی گرفته شود و اخذ آن منوط به حصول شرایطی است. قانون‌گذار نوع تأمین را در تبصره ۲ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی ضامن یا تأمین مناسب تعیین کرده است (مردانی، نادر، ۱۳۸۱، ۱۴۷/۲). همان‌طور که بیان شد، حکم غیابی پس از قطعی شدن قابل اجرا است و اجرای آن با حق وخواهی غایب ارتباطی ندارد. اما در صورت وخواهی و محق بودن وخواه ممکن است حکم غیابی نقض گردد، در حالی که اجرای آن قبل از وخواهی خسارتی به غایب وارد کرده است، بنابراین قانون‌گذار برای جبران خسارت مذکور، اجرای حکم غیابی را منوط به سپردن ضامن یا تأمین نموده است (خالقیان، جواد، ۱۳۸۵، ۲۶۸). اگر با اجرای حکم غیابی خسارتی به غایب وارد

شود، او می‌تواند این خسارت را از محل ضامن یا تأمینی که محکوم‌له قرار داده است، مطالبه نماید (مردانی، نادر، همان). منظور از ضامن معتبر مذکور در این ماده، ضامن مذکور در قانون مدنی است و او باید مورد وثوق دادگاه و از لحاظ مالی در حدی باشد که در صورت لزوم یعنی منفی شدن حکم غیابی اجرا شده بتوان از او و محکوم‌له هزینه‌های لازم و خسارت وارده به محکوم‌علیه غیابی را گرفت و این تأمین و تضمین مأخوذه تا مراجعه محکوم‌علیه و اعتراض وی و یا ابلاغ واقعی به او تا پایان مهلت‌های واخواهی و تجدیدنظرخواهی باید باقی بماند. (حیاتی، علی عباس، ۱۳۹۵، ۵۱۳) زمان استرداد این تأمین نیز باید مشخص گردد. (مردانی، نادر، همان).

۱- مبنا و فلسفه اخذ تأمین

۱-۱. ماده ۳۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی مبنای اخذ تأمین در اجرای حکم غیابی برای جبران خسارت ناشی از اجرای آن را توصیف نموده است. فلسفه‌ی تأمین مزبور این است که چنانچه، پس از اجرای حکم غیابی که ابلاغ قانونی شده است، محکوم‌علیه غایب از مفاد حکم آگاه گردد و نسبت به آن شکایت نماید و در رسیدگی بعدی حکم نهایی به نفع او صادر شود، برگشت دادن عملیات اجرایی به حالت پیشین، به علت عدم تکافوی اموال محکوم‌له حکم غیابی و یا عدم دسترسی به آن با مانع روبه‌رو نشود (شمس، ۱۳۸۷، ۳۰۲/۲).

۱-۲. معمولاً در فقه هر جا سخن از حکم غیابی به میان آمده است، در مورد گرفتن تأمین از مدعی در صورت اجرای حکم مطالبی بیان گردیده است که نشان می‌دهد مبنای اخذ تأمین می‌تواند برگرفته از فقه باشد. اکثر فقها در دعوای غیابی معرفی کفیل را از سوی محکوم‌له، برای تحویل محکوم‌به لازم می‌دانند و می‌توان به فقهایی مانند شیخ در نهاییه، قاضی، حلی و محقق در شرایع و ... اشاره نمود. برخی از فقها نیز مانند ابن حمزه در وسیله این شرط را لازم نمی‌دانند (خدابخشی، عبدالله، ۱۳۹۰، ۱۸۳/۲). که به چند مورد موافقین در کتب دیگر، اشاره می‌نماییم:

امام جعفر صادق (ع) نظرشان حکم بر غایب بود. ولی او اگر حجت داشت به حجت خود واگذار می‌گردید. پس اگر به طلبکاری که به نفع او حکم شده اعتمادی نبود، در برابر آن چه از مال غایب به او داده می‌شد، کفیلی (ضامن) می‌گرفتند. پس اگر غایب دلیلی داشت، مال به او برگردانده می‌شد (بروجردی، حسین، ۱۴۲۹.ق، ۲۶۹/۳۰).

نراقی در کتاب رسائل و مسائل می‌گوید: جایز است تسلیم حق مدعی از مال غایب، و لکن با کفیل علی‌الأظهر در جایی که محل کفالت است (نراقی، احمدبن محمد مهدی، ۱۴۲۲.ق، بخش ۲، ۳۶۱/۱).

علامه حلی نیز چنین بیان داشته‌اند: پس از حکم حاکم به نفع مدعی اموال غایب را می‌توان برای ادای دین او فروخت و با کفیل به تصرف مدعی داد و بدون کفیل جایز نیست (علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۹۶۲ م، ۳۷۹/۲).

و نیز آمده است: میان فقیهان اختلافی نیست در این‌که چنان‌چه بینه اقامه شود، بر غایب حکم می‌گردد ولی با حضور کفیلان و البته غایب هم بر حجتش هست. دلیل مطلب روایتی است که در کافی و تهذیب از محمدبن مسلم از امام باقر (ع)، روایت کرده است: بر علیه غایب، حکم می‌شود، چنان‌چه بینه بر او اقامه گردد؛ مال او فروخته می‌شود و بدهی‌هایش پرداخت می‌گردد. البته مال غایب تنها با حضور کفیلان به کسی که اقامه‌ی بینه کرده است، پرداخت می‌شود (بحرانی، یوسف بن احمد، ۱۴۰۵ ه.ق، ۲۰۷/۲۰).

در جواهر آمده است: حاکم به اندازه‌ی حق از مال غایب برمی‌دارد و به مدعی می‌دهد، البته پس از آن‌که قابض، کفیل بگیرد. صاحب جواهر این حکم را اجماعی دانسته است و بیان داشته سند این حکم، دو روایت جمیل و محمدبن مسلم است و هرچند مقتضای جمع بین آن دو قول به گرفتن کفیل (ضامن) بر مال است (در صورتی که ثروتمند نباشد). ولی این جمع، قائلی ندارد (صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ۱۴۰۴ ه.ق، ۲۲۳/۴۰).

مطلب بعدی آن است که گرفتن کفیل، ارتباطی به لزوم یا عدم لزوم سوگند نسبت به غایب ندارد، زیرا ضمیمه کردن سوگند (به فرض که به آن قائل شویم) چیز دیگری و از مقدمات اثبات حق است. و در کتاب مسالک آمده است: مصنف، کفیل را معتبر دانسته است زیرا در صورت وجود بینه، سوگند را بر او لازم ندانسته است، بنابراین، کفیل را عوض آن قرار داده است زیرا احتمال دارد شخص غایب، از حق برائت داشته باشد اما بینه از آن آگاه نباشد. و نیز کسانی که سوگند را بر قابض، لازم کرده‌اند، کفیل را معتبر ندانسته‌اند، مگر در صورت فقدان بینه و سوگند، مثلاً در موردی که مدعی بر غایب، وکیل مستحق باشد که در این صورت سوگند دادن او جایز نیست، بنابراین با کفیل تقویت می‌گردد. و تردیدی نیست که کفیل گرفتن و سوگند، احتیاط و استظهار (ظاهر ساختن) است، هرچند ثبوت آن‌ها نیازمند دلیل است. در این سخن مسالک، چند اشکال وجود دارد:

اول: این‌که کفیل و سوگند، ارتباطی به یکدیگر ندارند، تا یکی به جای دیگری قرار گیرد. دوم: اگر هر دوی کفیل و سوگند معتبر هستند، در صورت تعذر یکی، باید حق ثابت گردد، نه این‌که شرطیت ساقط شود. (قمشاهی، محمد علی، ۳۸۳/۱).

سوم: خبر جمیل و محمدبن مسلم در مقام (غایب) و گفته شد که ضعف دو روایت با عمل اصحاب، جبران می‌شود.

اگر گفته شود که اصل دادن مال به مدعی در مورد غیبت مدعی علیه ممنوع است (این اشکال را محقق اردبیلی مطرح کرده است.) به سه دلیل:

الف. از جهت ضعف سند خبر جمیل به سبب مرسله بودن و مجهولیت جعفر بن محمد بن ابراهیم و عبدالله بن نهیک.

ب. عدم عمومیت به گونه‌ای که شامل غایبی شود که نمی‌داند در حال غیبتش علیه او ادعایی صورت گرفته باشد.

ج. این حکم سبب وارد ساختن ضرر بر غایب می‌شود زیرا شاید او پاسخی داشته باشد و پس از حکم، دیگر پاسخ او سودی ندارد و مفید هم باشد، گاهی به دست آوردن حق ناممکن می‌شود. مثلاً با فوت خواهان یا فقر او یا موت و فقر کفیل و...

بنابراین باید به موردی اکتفا کرد که خصم علم دارد که در حضور او علیه‌اش ادعا شده است، ولی او حاضر نگردیده است که در این صورت، خودش مسبب ورود ضرر خواهد بود.

پاسخ الف. عمل اصحاب موجب جبران ضعف سند می‌شود.

پاسخ ب. عدم عمومیت با ارتکاز، موافق است.

پاسخ ج. صرف اعلام به خواننده، کافی نیست که او را مشمول قاعده‌ی اقدام بدانیم، بلکه آنچه مهم است امکان حضور است. (همان، ۳۸۴).

۲- اخذ تأمین برای اجرای حکم

اصل و قاعده بر این است که اجرای حکم غیابی منوط به ابلاغ واقعی حکم است، مگر این که در موارد استثنایی که ابلاغ واقعی متعذر می‌باشد، آن هم به شرط معرفی ضامن معتبر یا سپردن تأمین متناسب به شرحی که در تبصره ۲ ماده ۳۰۶ آمده است، حکم غیابی با ابلاغ قانونی نیز قابلیت اجرا دارد (واحدی، قدرت‌الله، ۱۳۹۶، ۲۹۸). بنابراین نوع ابلاغ در کیفیت اجرای حکم تأثیرگذار است و محکوم‌له فقط در صورتی ملزم به معرفی ضامن و یا سپردن تأمین می‌باشد که حکم مورد اجرا ابلاغ به محکوم‌علیه ابلاغ واقعی نشده باشد (حیاتی، علی عباس، ۱۳۹۰، ۱۳۸).

تبصره ۲ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی نحوه اجرا گذاردن حکم غیابی را در دو مورد بیان نموده است:

۱- اگر دادنامه یا اجراییه به محکوم‌علیه ابلاغ واقعی شده باشد؛ در این صورت حکم غیابی به صورت عادی مانند سایر احکامی که در محاکم اجرا می‌شود، قابل اجرا است و غیابی بودن آن در اجرای آن موثر نخواهد بود.

۲- اگر دادنامه و اجراییه هیچ‌کدام به محکوم‌علیه ابلاغ واقعی نشده باشد، در این صورت اجرای حکم غیابی با معرفی ضامن یا اخذ تأمین مناسب از محکوم‌له میسر است. (توکلی، محمد مهدی، ۱۳۹۹، ۳۴۲/۱) استثنایی که در این‌جا وجود دارد در حکم ورشکستگی است، که اعم از حضوری و غیابی به استناد ماده ۴۱۷ قانون تجارت حکم به صورت موقت اجرا می‌گردد. (باختر، احمد، ۱۳۸۵، ۴۵/۱-۴۴) در این ماده آمده است:

«حکم ورشکستگی به‌طور موقت اجرا می‌شود.» یعنی پس از صدور حکم نیاز به سپری شدن مواعیدی نمی‌باشد و حکم به‌طور موقت اجرا می‌شود. همان‌طور که بیان شد؛ این تبصره نباید باعث شود که محاکم، پذیرش درخواست صدور اجراییه را منوط به معرفی ضامن معتبر یا اخذ تأمین از محکوم‌له نمایند. زیرا یکی از اسباب معافیت از دادن تأمین یا ضامن معتبر، آن است که اجراییه به محکوم‌علیه غایب ابلاغ واقعی شده باشد. بنابراین اجرای حکم در این تبصره به معنای صدور اجراییه نمی‌باشد بلکه، باید اجراییه بدون قید و شرط صادر شود. اما اگر ابلاغ واقعی صورت نگیرد، اجرای مدلول حکم، مستلزم معرفی ضامن معتبر یا اخذ تأمین از محکوم‌له خواهد بود. در مورد این‌که اجرای حکم چه زمانی محقق می‌شود باید گفت؛ زمانی که محکوم‌به در حال خروج از حیطة تصرف یا مالکیت محکوم‌علیه باشد، در این زمان اجرای حکم در حال تحقق است، نه این‌که پس از ابلاغ قانونی اجراییه، شروع اقدامات اجرایی مستلزم اخذ تأمین یا ضامن از محکوم‌له باشد. با دقت در فلسفه‌ی وضع تبصره‌ی ۲ نیز این نتیجه به دست می‌آید که، قانون‌گذار از باب احتیاط پیش‌بینی کرده است. ممکن است مدلول حکم، اجرا ولی در نهایت حکم غیابی فسخ شود. برای این‌که محکوم‌علیه غایب پشوانه‌ای برای تأمین زیان خود داشته باشد و محکوم‌له نیز تضمینی برای اعاده‌ی محکوم‌به سپرده باشد، لذا دادن تأمین یا ضامن ضروری دانسته شده است. البته اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه طی نظریه‌ی شماره ۷/۴۵۴۰ - ۱۳۸۲/۶/۳۰ بیان داشته است: «اخذ ضامن یا تأمین موضوع تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ باید قبل از صدور اجراییه توسط دادگاه صادر کننده‌ی اجراییه، صورت

گیرد.» نظریه‌ی فوق با توجه به مراتب پیش‌گفته موجه به نظر نمی‌رسد. مضافاً یکی از موجبات معافیت از اخذ تأمین، ابلاغ واقعی اجرائیه است. چگونه می‌توان قبل از صدور اجرائیه تأمین گرفت در حالی که ممکن است اجرائیه به صورت واقعی ابلاغ گردد (مهاجری، علی، ۱۳۸۷، ۱۰۲/۳-۱۰۳). در حالی که عده‌ای از حقوق‌دانان چنین بیان داشته‌اند:

اخذ ضامن یا تأمین باید قبل از صدور اجرائیه و توسط دادگاهی که اجرا را صادر نموده است صورت پذیرد و ربطی به اجرای احکام ندارد، و تشخیص نوع و میزان تأمین یا ضامن معتبر بستگی به شرایط اصحاب دعوی و اوضاع و احوال موجود در پرونده می‌باشد و با توجه به تبصره ۲ ماده ۳۰۶، دلیلی که دولت یا موسسات دولتی را از شمول تبصره مذکور استثناء نماید وجود ندارد (حیاتی، علی عباس، ۱۳۹۵، ۵۱۲)

در نظریه شماره ۷/۳۶۲۸-۱۲/۰۷/۱۳۹۰.ح.ق بیان می‌دارد با توجه به صراحت قانونی تبصره ۲ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی، اگر اجرائیه به محکوم‌علیه غایب ابلاغ واقعی شده باشد، اجرای حکم غیابی منوط به معرفی ضامن معتبر یا اخذ تأمین متناسب از محکوم‌له نخواهد بود، این امر نشان می‌دهد که معرفی ضامن معتبر یا اخذ تأمین پیش از صدور اجرائیه مورد نظر قانون‌گذار نبوده است. ضمن آن که صرف صدور اجرائیه به معنای شروع اجرای حکم نیست زیرا ممکن است پس از ابلاغ و گذشت مهلت مقرر حکم طوعاً اجرا گردد و نیاز به اجرای جبری آن نباشد، بنابراین معرفی ضامن معتبر یا اخذ تأمین در زمان صدور اجرائیه لازم نیست و از نظریه قبلی عدول می‌گردد (معاونت حقوقی ریاست جمهوری، ۱۳۹۲، ۲۲۲/۱). از نظر دکتر شمس صرف دستور اجرا، صدور اجرائیه و یا حتی تعقیب عملیات اجرایی نیازی به ضامن و تأمین ندارد، بلکه ضامن و تأمین زمانی لازم است که برای مثال محکوم‌به وصول شده، باید به محکوم‌له تحویل گردد (شمس، عبدالله، همان، ۳۰۲/۲).

این نظریه به واقع نزدیک‌تر و نسبت به نظریه قبلی قابل قبول می‌باشد.

در نظریه دیگری در این رابطه آمده است؛ گرفتن تأمین یا ضامن باید به آخرین مرحله از اجرای حکم موکول گردد، زیرا ممکن است با وجود صدور اجرائیه و طی مراحل اجرا، مالی از محکوم‌علیه برای اجرای حکم یافت نشود. لذا منطقی نیست از محکوم‌له برای اجرایی‌ای که به نتیجه نمی‌رسد، ضامن یا تأمین اخذ شود. هر چند با ظاهر تبصره ۲ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی مغایرت دارد اما موافق اصول حقوقی و عدالت می‌باشد (صالح احمدی، سعید، ۱۳۹۷، ۸۱۳).

با توجه به اشکالاتی که اجرای تبصره ۲ ماده ۳۰۶ ممکن است به همراه داشته باشد بهتر است اختیار دادن ضامن یا سپردن تأمین بر عهده محکوم‌له باشد تا بی‌جهت اموال وی برای مدت نامحدود تأمین نگردد. اجرای حکم به معنای اجرای مفاد آن است و معرفی ضامن یا سپردن تأمین در قبال اجرای حکم است که عبارتست از انجام دادن مفاد حکم، بنابراین اگر محکوم علیه غایب براساس م ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ با تقاضای محکوم‌له به دلیل عدم وصول طلب خود بازداشت شود صدور دستور بازداشت او منوط به سپردن تأمین یا ضامن نیست چون بازداشت او، اجرای مفاد حکم نیست بلکه نوعی ضمانت اجرای محکومیت‌های مالی است هر چند که برخی صدور دستور بازداشت را هم مشمول حکم تبصره مذکور دانسته‌اند. (خالقیان، جواد، همان، ۳۹۲). بنابراین اگر محکوم‌علیه در اجرای ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی بازداشت شود نباید از محکوم‌له ضامن یا تأمین گرفته شود زیرا بازداشت را نمی‌توان اجرای حکم محسوب کرد و هرگاه محکوم‌علیه از مفاد رای غیابی آگاه شود، ظرف مدت بیست روز واخواهی نکند باید تأمین سپرده شده آزاد شود (زراعت، عباس، ۱۳۸۳، ۹۸۰).

اخذ تأمین قبل از شروع دادرسی یا طی رسیدگی را در مورد تأمین خواسته، تأمین دعوای واهی و تأمین تباع خارجه که مستند به اسناد رسمی یا تجاری واخواست شده است علیرغم به اثبات نرسیدن حق و حتی در صورت ارائه رسید توسط خوانده مبنی بر پرداخت بدهی در مورد اسناد تجاری لازم ندانسته و خواهان را از دادن تأمین، معاف نموده است پس در مورد حکم غیابی که حق خواهان دعوای غیابی با استناد به چنین اسنادی ثابت شده است باید به طریق اولی عدم اخذ تأمین یا ضامن را مقرر می‌نمود ولی مقرر نکرده است (خالقیان، جواد، همان، ۲۸۷).

۳- اخذ تأمین در اجرای احکام غیرمالی

پس از بررسی مواردی که بیان شد باید دید آیا احکام غیرمالی نیز مشمول تبصره ۲ ماده ۳۰۷ آیین دادرسی مدنی می‌باشد یا خیر؟ در جواب باید گفت که به دلیل عموم و اطلاق این تبصره، در امور غیرمالی نیز مانند امور مالی اجرای حکم غیابی منوط به معرفی ضامن معتبر می‌باشد. مانند طلاق غیابی هم اجرای حکم منوط به معرفی ضامن یا اخذ تأمین می‌باشد. اگر چه در امور غیرمالی ذاتی، مانند طلاق معرفی ضامن یا اخذ تأمین مالی چندان معقول به نظر نمی‌رسد، برخی نویسندگان در دعاوی غیرمالی ذاتی مانند طلاق معرفی ضامن یا اخذ تأمین مالی را لازم

ندانسته‌اند (توکلی، محمد مهدی، همان، ۳۴۲/۱- فرحناکیان، فرشید، ۱۳۹۸، ۵۱۵). و در این زمینه آمده است چون در احکام غیرمالی با اجرای حکم، مالی از اموال محکوم علیه خارج نمیشود که موجب ورود خسارت به او گردد بنابراین اخذ تأمین یا ضامن که متعهد به پرداخت مال است سالبه به انتفاء موضوع می‌باشد. قانون‌گذار در م ۴۳۷ ق آد م توقف اجرای حکم غیرمالی را بدون اخذ تأمین یا ضامن مقرر کرده است (خالقیان، جواد، همان، ۲۸۵). برخی حقوق‌دانان بر این باورند که در مورد طلاق تأمین مناسبی نمی‌توان گرفت و شاید مصلحت بر این باشد که به لحاظ امکان بروز تالی فاسد بر اثر فسخ حکم، قبل از ابلاغ واقعی و قطعیت حکم غیابی قابلیت اجرا نداشته باشد (حیاتی، علی عباس، ۱۳۹۵، ۵۱۳). طبق نظر اکثریت حقوق‌دانان؛ در دعوای غیرمالی اخذ تأمین لازم نمی‌باشد، زیرا عملاً امکان‌پذیر نیست. مثلاً در حکم طلاق غیابی، معیار مشخصی برای میزان اخذ تأمین از محکوم‌علیه وجود ندارد، بنابراین ماده منصرف به دعوای مالی می‌باشد. در نظریه کمیسیون تخصصی معاونت آموزشی قوه قضاییه قانون‌گذار اجرای حکم غیابی را منوط به اخذ تأمین متناسب از محکوم‌له اعلام کرده است، بدیهی است این تأمین فقط ناظر به دعوای مالی می‌باشد. زیرا دعوای غیر مالی قابل تقویم نیست و محکمه نمی‌تواند نسبت به این قبیل دعوای تأمین اخذ نماید (زرعت، عباس، همان، ۹۸۷-۹۸۶). برخی دیگر از حقوق‌دانان نیز راهی میانه در پیش گرفته و قائل به تفصیل شده‌اند و معتقدند که برای اجرای احکام غیرمالی ذاتی مانند طلاق، نسب، حجر و ... با توجه به مأخذ نص تبصره مذکور نمی‌توان تأمین مناسب یا ضامن اخذ نمود. (شمس، عبدالله، همان، ۳۰۲/۲).

۴- میزان و نوع تأمین

قانون‌گذار در تبصره ۲ م ۳۰۶ ق آد م، نوع و میزان تأمین را مشخص نکرده است و فقط اخذ تأمین مناسب را جهت اجرای حکم غیابی، مقرر کرده است. بنابراین با توجه به اطلاق «تأمین متناسب» در تبصره مذکور می‌توان گفت که در مورد محکوم به مالی، هر چیزی که مالیت داشته یا متضمن مال باشد از قبیل وجه نقد، ضمانتنامه بانکی، اموال منقول یا غیرمنقول و ... می‌تواند به عنوان تأمین اخذ شود و در این مورد اختلافی بین حقوق‌دانان دیده نمی‌شود (خالقیان، جواد، همان، ۳۳۹). در مورد میزان محکوم به، نظر برخی از حقوق‌دانان این است که باید به میزان محکوم به باشد (شمس، عبدالله، همان، ۳۰۲- خالقیان، جواد، همان، ۳۲۱).

در زمان اجرای حکم غیابی میزان تأمین و نوع تأمین، بسته به نظر قاضی می‌باشد. ولیکن تأمین باید حداقل به میزان محکوم‌به‌ی باشد که وصول شده و قرار است به محکوم‌له پرداخت شود.

مناسب بودن تأمین و ضامنی که محکوم‌له معرفی کرده است، بسته به نظر قاضی می‌باشد. نوع تأمین و نظر قاضی در خصوص مناسب بودن و یا مناسب نبودن تأمین و ضامن قابل شکایت و اعتراض نمی‌باشد. تأمین ممکن است به صورت نقد و یا غیرنقد باشد. ولیکن رویه قضایی به سمت نقد بودن تأمین گرایش دارد (توکلی، محمد مهدی، همان، ۱/ ۳۴۲). و همچنین موافق این نظر آمده است؛

تشخیص این که برای اجرای حکم غیابی ضامن کفایت می‌کند یا نیاز به تأمین وجود دارد، با دادگاه مجری حکم است. در صورتی که تصمیم بر گرفتن تأمین باشد، نوع و میزان آن را دادگاه تعیین می‌کند. هیچ‌یک از این تصمیمات قابل اعتراض نمی‌باشد. (صالح احمدی، سعید، همان، ۸۱۲) و بنابر نظر دیگری تشخیص نوع و میزان تأمین یا ضامن معتبر بستگی به شرایط اصحاب دعوی و اوضاع و احوال موجود در پرونده می‌باشد و قابل ذکر است این مقررات در دعوی خانوادگی نیز به همین شکل می‌باشد و لازم‌الرعايه است (حیاتی، علی عباس، ۱۳۹۵، ۵۱۳).

۵- مرجع اخذ تأمین و اجرای حکم غیابی

ممکن است این سؤال پیش آید که اخذ تأمین متناسب یا معرفی ضامن معتبر از محکوم‌له جهت اجرای حکم غیابی وظیفه‌ی دادگاه صادر کننده حکم می‌باشد یا واحد اجرای احکام مدنی؟ در این خصوص دو استدلال وجود دارد استدلال اول آن است که؛ به مستفاد از ماده‌ی ۱۲ قانون اجرای احکام مدنی، واحد اجرای احکام تحت نظارت دادگاه انجام وظیفه می‌نماید و نیز مطابق ماده‌ی ۵ همان قانون، صدور اجرائیه با دادگاه نخستین است. بنابراین با عنایت به مراتب فوق، اجرای حکم منوط به اخذ تأمین است که از وظایف دادگاه می‌باشد و اجرای احکام، دستورات دادگاه را اجرا می‌نماید. در صورتی که دادگاه اجرای حکم را منوط به اخذ تأمین نموده باشد، اجرای احکام تأمین اخذ می‌نماید (مهاجری، علی، همان، ۱۰۴/۳-۱۰۳، حیاتی، علی عباس، ۱۳۹۵، ۵۱۳).

استدلال دوم آن است که؛ مستفاد از قسمت اخیر تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی که بیان می‌دارد: مگر این که دادنامه یا اجرائیه به محکوم‌علیه غایب ابلاغ واقعی شده باشد. به نظر می‌رسد که اخذ تأمین منوط به صدور اجرائیه است و در مواردی که اجرائیه

ابلاغ واقعی شده باشد، دادگاه قانوناً نمی‌تواند از محکوم‌له تأمین اخذ نماید. ولی اگر ابلاغ قانونی باشد، دادگاه می‌تواند تأمین مناسب اخذ کند. این که کدام یک از دو استدلال موجه تر است، باید گفت، تعیین میزان تأمین یا نوع آن با دادگاه است که اجرای آن را می‌تواند به دایره‌ی اجرای احکام مدنی محول نماید. در بین قضات نیز این دیدگاه مطرح شده است، که چون صدور اجراییه با دادگاه نخستین است و مطابق ماده‌ی ۱۲ قانون اجرای احکام مدنی مدیر اجرا تحت نظارت و مسئولیت دادگاه انجام وظیفه می‌کند، تصمیم راجع به اخذ تأمین مناسب و قبول ضامن معتبر منوط به نظر دادگاه و از وظایف قانونی دادگاه بدوی می‌باشد (مهاجری، علی، همان، ۱۰۴/۳-۱۰۳).

بنابر نظر اکثریت حقوق دانان؛ اجرای احکام غیابی با وصول تقاضای صدور اجراییه، مقام صالح برای نوع تأمین و وصول آن، دادگاه صادر کننده اجراییه می‌باشد که می‌تواند وظیفه اخذ تأمین را با قید نوع آن به دایره اجرا هم تفویض نماید. زیرا در هر حال دایره اجرا در معیت دادگاه انجام وظیفه می‌نماید (زراعت، عباس، همان، ۹۸۸).

۶- ابهام در زمان بقای تأمین

۶-۱. تأمین یا ضمانت ضامن محدود به زمان خاصی نمی‌باشد، در نتیجه تا زمانی باقی می‌ماند که یا حکم نقض شود و از محل تأمین یا ضمانت ضامن، خسارت وخواه جبران شود و یا آن که علیرغم اطلاع محکوم‌علیه از مفاد حکم غیابی، او نسبت به حکم وخواهی نکند و امکان وخواهی وی منتفی گردد و یا این که نسبت به حکم وخواهی صورت پذیرد و این وخواهی به نقض رأی غیابی منتهی نشود (توکلی، محمد مهدی، همان، ۱/ ۳۴۲).

تبصره ۲ ماده‌ی ۳۰۶ دارای یک ابهام است که در عمل مشکل‌ساز است. ابهام مذکور این است که قانون‌گذار مشخص ننموده است تأمین اخذ شده از محکوم‌له تا چه زمانی باید در پرونده باقی بماند. یعنی اگر مفاد حکم اجرا شد و محکوم‌علیه نیز برای وخواهی مراجعه نکند محکوم‌له تا چه زمانی باید صبر کند تا تأمین وی آزاد و یا از ضامن او رفع مسئولیت شود؟ در پاسخ باید گفت در اصل، ضرورت دادن تأمین یا ضامن توسط محکوم‌له در فقه بحث تکفیل مطرح شده است. بنابراین می‌توان گفت؛ مسئولیت اصلی محکوم‌له در حکم غیابی معرفی ضامن است و اگر نتوانست ضامن معرفی کند، تأمین مناسب دیگری باید از وی اخذ شود. زیرا با دقت در عبارت قانون‌گذار ملاحظه می‌شود، ابتدا معرفی ضامن معتبر مدنظر می‌باشد، سپس اخذ تأمین در نظر گرفته شده است. یعنی اختیار اجرای یکی از این دو حق، با محکوم‌له است. در مورد زمان آزادی

تأمین یا رفع مسئولیت ضامن، یک استدلال آن است که؛ صدر ماده‌ی ۴۴۲ حاکم خواهد بود، زیرا در این ماده به دادگاه اجازه داده شده است مواعیدی که قانون تعیین نموده است، تعیین نماید. اما این دیدگاه صحیح نمی‌باشد، زیرا همان‌گونه که در ذیل ماده‌ی ۴۴۲ آمده است، موعد مدتی است که ظرف آن مدت، دادگاه انجام امری را از کسی بخواهد، نه این‌که برای رفع تکلیف از امری زمان مبهم باشد و دادگاه مدت تعیین نماید. در ارتباط با تأمینی که سپرده شده است، انجام امری از محکوم‌له خواسته نمی‌شود تا زمان آن به اعتبار ماده ۴۴۲ تعیین شود. نتیجه این‌که دادگاه هر زمان احراز کند محکوم‌علیه به طریقی از مفاد حکم مطلع شده است و مهلت بیست روزه در فرضی که حکم قابل تجدیدنظر نیست و مهلت ۴۰ روزه در فرضی که حکم علاوه بر قابلیت واخواهی، قابلیت تجدیدنظرخواهی داشته، منقضی شده باشد می‌تواند از تأمین ماخوذه رفع بازداشت نماید. البته چنانچه ظاهر عبارت فقهی را که از کفالت بحث نموده در نظر بگیریم و آن را اجرا کنیم مشکلی پیش نمی‌آید. زیرا در کفالت مالی از کفیل بازداشت یا تأمین نمی‌شود تا به علت طولانی شدن زمان بازداشت مال، او متحمل ضرر شود. شایسته است دادگاه‌ها به اخذ ضامن از محکوم‌له اکتفا نمایند، تا طولانی شدن مدت لازم برای ابلاغ واقعی حکم یا اجرائیه به محکوم‌علیه موجب محکومیت محکوم‌له از تصرف در مال خود نگردد. البته در مواردی که دادگاه به جای ضامن معتبر، تأمین مناسب از محکوم‌له اخذ می‌نماید، رویه‌ی قضایی باید پاسخ دهد که این تأمین تا چه مدت زمانی باید در نزد دادگاه باقی بماند؟ (مهاجری، علی، همان، ۱۰۵/۳-۱۰۴).

در نظریه‌ی دیگر آمده است که، تأمین تا زمانی ماخوذه می‌ماند که به هر وسیله، احراز شود که محکوم‌علیه غایب از مفاد حکم غیابی آگاه شده و نسبت به آن، در مهلت مقرر، شکایت ننموده است (شمس، عبدالله، همان، ۲/ ۳۰۲).

راهکاری که برای جمع میان حقوق محکوم‌علیه غایب و محکوم‌له می‌توان ارائه داد آن است که پس از گذشت مدت زمان متعارف از اجرای حکم و عدم مراجعه محکوم‌علیه، دادگاه بتواند تأمین ماخوذه را سبک‌تر کرده یا آن را به ضامن شخصی تبدیل کند. هرچند قانون آیین دادرسی مدنی به مخالفتی با آن هم نکرده است (صالح احمدی، سعید، همان، ۸۱۳) اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه نیز در نظریه مشورتی شماره ۷/۹۰۱ - ۱۷/ ۱۳۸۱/۲ ضمن تأکید بر اعتبار تأمین ماخوذه برای مدت نامحدود بیان داشته است:

«اجرای حکم غیابی منوط به معرفی ضامن معتبر با اخذ تأمین مناسب از محکوم‌له خواهد بود و دلیلی که اعتبار ضمانت‌نامه یا تأمین مذکور را محدود به زمان معینی کرده باشد در

دسترس نیست، ناگزیر تأمین یا تضمین ماخوذه تا مراجعه محکوم‌علیه و اعتراض وی و صدور حکم قطعی و یا ابلاغ واقعی به وی و گذاشت مهلت‌های واخواهی و تجدیدنظرخواهی باید باقی بماند». ولی این نظریه بنا به آنچه گذشت نمی‌تواند پاسخگوی همه‌ی مقتضیات واقعی پرونده‌های منتهی به حکم غیابی باشد (مهاجری، علی، همان، ۱۰۶/۳). و چون در تبصره ۲ ماده ۳۰۶ در خصوص سرانجام تأمین اخذ شده برای اجرای حکم غیابی ساکت است، ناگزیر به موجب تبصره مذکور لازم می‌آید اموال مورد تأمین تا زمان واخواهی محکوم‌علیه و قطعی شدن رای دادگاه درباره آن همچنان توقیف باقی بماند و چون ممکن است واخواهی به سبب عذر موجه یا عدم اطلاع پس از سال‌ها به عمل آید یا هیچ وقت صورت نپذیرد و اموال تأمین شده بلا تکلیف در بازداشت باقی بماند، بهتر است در صورت اقتضا به جای اخذ تأمین به تجویز تبصره ۲ ضامن معتبر پذیرفته شود (نوبخت‌یوسف، ۱۳۷۲، ۳۵۰/۱).

۲-۶. در فقه آمده است که؛ در صورتی اخذ کفیل لازم است که شخص مدعی خود مال‌دار نباشد و مفهوم آن دلالت بر عدم لزوم اخذ کفیل در فرض اعتبار مالی شخص مدعی دارد. (محقق داماد، سید مصطفی، ۱۳۸۳، ۲۴۳/۳). در حدائق الناضره آمده است: چنانچه بینة اقامه شود، بر غایب حکم می‌گردد ولی با حضور کفیلان و البته غایب هم بر حجتش هست (یعنی حق واخواهی او در صورت حضور، محفوظ است). دلیل مطلب روایتی است که در کافی و تهذیب از محمدبن مسلم از امام باقر (ع)، روایت کرده است: بر علیه غایب، حکم می‌شود، چنانچه بینة بر او اقامه گردد؛ مال او فروخته می‌شود و بدهی‌هایش پرداخت می‌گردد (در حالی که غایب است) و غایب بر حجت خود باقی است زمانی که بازگردد. البته مال غایب تنها با حضور کفیلان به کسی که اقامه‌ی بینة کرده است، پرداخت می‌شود (در صورتی که ثروتمند نباشد). (بحرانی، یوسف بن احمد، همان، ۲۰۷/۲۰).

در خصوص این که تا چه زمانی تأمین یا ضامن ادامه می‌یابد، با توجه به این که فلسفه اخذ تأمین، یا ضامن معتبر جبران خسارت ناشی از اجرای حکم وفق مقررات ماده ۳۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی می‌باشد و با توجه به فتوای حضرت امام (ره) در تحریرالوسیله به نظر می‌رسد، تأمین یا ضامن ماخوذه تا زمان حضور محکوم‌علیه غایب ادامه می‌یابد. (ساکت، عباس، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، ۹۸۹). در صورتی که محکوم‌علیه غایب اقدام به واخواهی نماید و پس از واخواهی حکم به قوت خود باقی بماند، با توجه به این که حکم غیابی به دلیل عدم اطلاع محکوم‌علیه غایب، قطعیت یافته است و اجرا شده است و با توجه به این که این حکم ممکن است در مرحله تجدیدنظر نقض شود، بنابراین تأمین یا ضامنی که برای اجرای حکم

غیابی اخذ گردیده است، تا تعیین نتیجه تجدیدنظر و تأیید رأی در مرحله‌ی تجدیدنظر به قوت خود باقی می‌ماند. (توکلی، محمد مهدی، همان، ۱/ ۳۴۲-۳۴۳) در حالی که؛ قاعده‌ی لاضرر اقتضا می‌کند که تأمین یا ضامن در یک زمانی آزاد و از مسئولیت مبری شود هر چند که محکوم علیه غایب از اجرای حکم غیابی هنوز مطلع نشده باشد یا دادگاه، اطلاع او را به هیچ طریقی احراز ننموده باشد. برخی از اساتید هم همین نظر را داشته‌اند که تأمین مأخوذه باید تا زمانی باقی بماند که احراز شود محکوم علیه غایب از اجرای حکم آگاه شده و نسبت به آن در مهلت مقرر واخواهی و اعتراض ننموده است. (شمس، عبدالله، همان، ۳۰۲/۲).

۷- نحوه‌ی استفاده از تأمین و ضامن اخذ شده برای جبران خسارت

چنانچه حکم غیابی نقض شود، خساراتی که به واسطه‌ی اجرای حکم غیابی به خواننده غایب وارد شده است، جبران می‌شود. جبران خسارت منوط به جمع شدن تمامی شرایط ذیل می‌باشد:

الف. حکم غیابی اجرا شده باشد

ب. به واسطه اجرای حکم غیابی خسارتی به محکوم علیه غایب وارد شده باشد.

ج. حکم غیابی به واسطه اعتراض محکوم علیه نقض شود.

د. محکوم علیه غایب بعد از نقض رأی و قطعیت رأی جدیدالصدور برای مطالبه خسارت ناشی

از اجرای حکم اقدام نماید. (توکلی، محمد مهدی، همان، ۱/ ۳۴۴)

تأمین سپرده شده در اجرای حکم غیابی برای جبران خسارت ناشی از حکم غیابی می‌باشد و متضرر می‌تواند خسارت خود را از این تأمین مطالبه نماید. برای مطالبه‌ی این نوع خسارت، مانند دیگر موارد مسئولیت مدنی، لازم است ارکان مسئولیت مدنی اثبات گردد. یعنی تقصیر ورود خسارت و اثبات آن و رابطه‌ی سببیت باید اثبات گردد. (خالقیان، جواد، همان، ۲۹۳).

ماده‌ی ۳۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی، به فرضی نظر دارد که حکم غیابی ابلاغ قانونی شود و با انقضای مواعد مقرر اجرا گردد. مطابق این ماده اگر نتیجه‌ی واخواهی صدور حکم به نفع واخواه باشد، در این صورت اگر حکم واخواسته بنا به تقاضای محکوم‌له غیابی اجرا شده باشد، واخواه خواهد توانست خسارت خود را که ناشی از اجرای حکم غیابی باشد، از خواهان مطالبه کند. ممکن است این سوال پیش آید که اگر اجرای حکم غیابی مستلزم قطعیت آن است، چگونه قانون‌گذار واخواهی پس از اجرای حکم را پیش‌بینی کرده است؟ در پاسخ باید گفت؛ این ماده در ارتباط با قسمت اول تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۳۰۶ تدوین شده است. در آن تبصره مقرر شده بود که اگر

امکان ابلاغ واقعی حکم غیابی به محکوم علیه نباشد بر مبنای ابلاغ قانونی، موعد واخواهی محاسبه و با قطعی شدن، حکم به اجرا درآید. تبصره‌ی مذکور تنها از جهت امکان اجرای حکم غیابی وضع شده بود نه این که حق محکوم علیه مبنی بر واخواهی ظرف بیست روز یا دو ماه از تاریخ ابلاغ واقعی در اثر این تبصره از بین برود (مهاجری، علی، همان، ۱۰۹/۳-۱۰۸).

حال اگر محکوم علیه پس از اجرای حکم از جریان دعوی و محکومیت خود و اجرای آن مطلع گردیده باشد، چه باید کرد؟ چنانچه محکوم علیه پس از اجرای حکم از مفاد آن مطلع شود و واخواهی نماید و در رسیدگی بعدی حکم به نفع واخواه صادر شود، در صورتی که مدعی سبب ورود ضرر باشد، محکوم به پرداخت ضرر ناشی از اجرای حکم اولی به واخواه می‌باشد. (احمدی، نعمت، ۱۳۷۷، ۲۸۴).

نتیجه‌گیری

در مقولهٔ اخذ کفالت از مدعی در حکم بر غایب نظریات گوناگونی ارائه شده است که پس از بررسی‌های به عمل آمده می‌توان چنین نتیجه گرفت که؛ در چند مورد ایراداتی به چشم می‌خورد، اول این که در تبصرهٔ ۲ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی اخذ تأمین را زمانی مجاز می‌داند که دادنامه یا اجراییه ابلاغ واقعی نشده باشد و امروزه در رویهٔ دادگاه‌ها به غلط قبل از اجراییه تأمین اخذ می‌شود، این در حالی است که اکثر حقوق دانان برجسته و همچنین در نظریه‌های مشورتی قوهٔ قضاییه مخالف این امر و با اخذ تأمین در هنگام اجرای حکم پس از این که اجراییه ابلاغ واقعی نشده باشد و غایب هم از مفاد حکم مطلع نشده باشد، موافق می‌باشند. زیرا اگر بنا بر این باشد که در زمان صدور اجراییه ضامن یا تأمین اخذ گردد نیز، نوعی ستم در حق مدعی خواهد بود. لذا باید این نکته در رویهٔ قضایی اصلاح گردد. دومین ایراد این است که زمانی برای بقاء تأمین مأخوذه از مدعی مشخص نگردیده است در حالی که ممکن است طولانی شدن مدت تأمین در بعضی موارد به ضرر مدعی باشد مگر این که طبق نظر عده‌ای از حقوق دانان ضامن اخذ گردد و یا این که اخذ ضامن یا سپردن تأمین، به اختیار محکوم له باشد تا در صورت طولانی شدن زمان تأمین، محکوم له دچار سردرگمی و محدودیت نگردد، مانند آن چه در فقه بدان تأکید شده است، از مدعی کفیل اخذ نمود، تا مدعی مجبور نباشد تا زمان نامعلومی به مالی که بابت تأمین گذاشته است، محروم بماند.

کتابنامه

۱. احمدی، نعمت، آیین دادرسی مدنی منطبق با تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، نشر اطس، ۱۳۷۷.
۲. باختر، احمد (۱۳۴۳)، مسعود ریسی، بایسته‌های اجرای احکام مدنی، تهران، نشر خط سوم، ۱۳۸۵.
۳. بروجردی، حسین (۱۲۵۳-۱۳۴۰)، منابع فقه شیعه، ترجمه مهدی حسینیان قمی، تهران، انتشارات فرهنگ سبز ایران، ۱۴۲۹ ه.ق.
۴. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۱۴۷-۱۲۱۶ ه.ق)، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم، ۱۴۰۵ ه.ق.
۵. توکلی، محمد مهدی، آموزش جامع آیین دادرسی مدنی، تهران، نشر مکتوب آخر، ۱۳۹۹.
۶. حیاتی، علی عباس، آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۵.
۷. حیاتی، علی عباس، کلیات آیین دادرسی مدنی، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۰.
۸. خالقیان، جواد، تأمین خسارت احتمالی، تهران، نشر مهاجر، ۱۳۸۵.
۹. خدابخشی، عبدالله (۱۳۵۶)، مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی و تاثیر آن بر رویه‌ی قضایی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۰.
۱۰. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۰۲)، ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانه‌ی گنج دانش، ۱۳۸۸.
۱۱. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، دانشنامه حقوقی، جلد ۲، تهران، گنج دانش، ۱۳۹۱.
۱۲. زراعت، عباس، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، نشر آینده، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۱۳. شمس، عبدالله (۱۳۲۳)، آیین دادرسی مدنی پیشرفته، جلد ۲، تهران، انتشارات دراک، ۱۳۸۷.
۱۴. شهرکانی، ابراهیم اسماعیل. معجم المصطلحات الفقهیة، قم - ایران، ذوی القربی، ، ۱۴۳۰ ه.ق.
۱۵. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر (۱۲۶۶-۱۲۰۰ ه.ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت- لبنان، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۱۶. صالح احمدی، سعید، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، انتشارات کتاب آوا، ۱۳۹۷.
۱۷. علامه حلی، حسن بن یوسف (۶۴۸-۷۲۶ ه.ق)، شرح تبصرة المتعلمین فی احکام الدین، ترجمه علی محمدی، نجف، مطبعة الآداب، ۱۹۶۲ م.

۱۸. فرحناکیان، فرشید، ساده‌ساز آیین دادرسی مدنی، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۸.
۱۹. قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۹۷
۲۰. قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱/۲/۱۳.
۲۱. قمشه‌ای، محمد علی، البراهین الواضحات - دراسات فی القضاء، ایران، قم، بی‌تا.
۲۲. محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۲۴)، قواعد فقه بخش قضایی، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۳.
۲۳. مردانی، نادر، محمد جواد بهشتی، آیین دادرسی مدنی، تهران، میزان، ۱۳۸۱.
۲۴. مروج، حسین، اصطلاحات فقهی، قم - ایران، بخشایش، ۱۳۷۹ ه.ش.
۲۵. معاونت حقوقی ریاست جمهوری، مجموعه قوانین آیین دادرسی مدنی، تهران، نشر معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات معاونت حقوقی ریاست جمهوری، ۱۳۹۲.
۲۶. مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات فکرسازان، ۱۳۸۷.
۲۷. نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۱۸۵ - ۱۲۴۵ ه.ق)، رسائل و مسائل، قم، کنگره‌ی نراقیین ملا مهدی و ملا احمد، ۱۴۲۲ ه.ق.
۲۸. نوبخت، یوسف، نگاهی به قانون آیین دادرسی مدنی، جلد ۱، نشر کیهان، ۱۳۷۲.
۲۹. واحدی، قدرت‌الله، بایسته‌های آیین دادرسی مدنی، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۶.
۳۰. هاشمی شاهرودی، محمود. موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، جلد ۳، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم - ایران، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، ۱۳۸۲ ه.ق.